

شناخت شیطان در قرآن و یاسین

هنگامه سلطانی و لاشیردی

چکیده

شناخت حقیقت موجودی به نام شیطان و فلسفه آفرینش او از سوی خداوند، و نیز واکاری رمز و راز هبوط این موجود رانده از درگاه الهی، برای آدمی در پیمودن صراط مستقیم بسیار رهگشاست. شیطان بر بعضی از افراد انسان ولایت دارد و راه کارهای بسیار دقیق و زیرکانه او برای نفوذ و رسوخ بر انسان و به خصوص بر فرد فرد انسان‌ها قابل توجه و دقت نظر است. چگونگی سلطه شیطان بر انسان و طریق ارتباط خداوند متعال با شیطان و این که چه سخنانی بین خداوند متعال با شیطان رد و بدل شده؟ برخی مسائلی است که نگارنده در این نوشتار به پاسخ آن‌ها پرداخته است. شیطان اولیاء، اصحاب و اعوان و جنودی دارد و نیز دارای ذریه می‌باشد. اگر انسان حقیقت شیطان را بشناسد و از کارها و مشخصات این موجود آگاهی داشته باشد، می‌تواند در برابر این نیروی مرموز بایستد و مقاومت کند. البته خداوند متعال انسان را در برابر این موجود خطرناک تنها وانهاده است. او انسان را از طریق وحی و پیامبران، با هشدارهای بسیار از توطئه چینی‌ها و خطوات شیطان آگاه کرده است و با چراغ‌های هدایت که مرتب سو سو می‌زند ما را از این که تحت ولایت شیطان باشیم و در خیمه او وارد شویم به سوی خود و ولایت خود و به خیمه خود فرا خوانده است و چه زیباست در ولایت خدا بودن و در خیمه خدا وارد شدن.

مقدمه

موضوع ابلیس و شیطان نزد ما امری پیش پا افتاده است و چندان توجهی بدان نداریم و تنها می‌پنداریم با لعنت فرستادن بر او و پناه بردن لفظی به خداوند می‌توان از شر او در امان و محفوظ ماند. اما باید بدانیم که چنین نیست و باید به حول و قوه خداوند تبارک و تعالی گام‌هایی را برداشت. در ابتدای این مسیر از سخنان ذات اقدس الهی مدد می‌جوییم تا حقیقت این موجود تا حدودی برایمان روشن گردد؛ موجود عجیبی که در عین اینکه از حواس ما پنهان است، تصرفات عجیبی در عالم انسانی دارد. دشمن خانگی و درونی که از روز پیدایش بشر تا روزی که بساط زندگی آدمی در هم نور دیده می‌شود بلکه پس از مرگ او نیز در سرنوشت او دخیل است و تنها خلود انسان در عذاب دوزخ او را ارضاء می‌کند.

موجودی که هرآن در گمراه ساختن افراد بیشماری مشغول است. او در عین این که از آشکاره‌مگان با خبر است از امور نهان آنان نیز اطلاع دارد. این نوشتار با طرح مباحثی محدود و گذرا در چند فصل در صدد ایجاد شناختی هر چند مقدماتی، از حقیقت «شیطان» است و در این راه و مسیر پر پیچ و خم، تنها از خدای تبارک و تعالی مدد می‌طلبم که نیرو و توانی جز به خداوند تعالی نیست.

بررسی واژگانی .

ابلیس^۱: ابلیس مأخوذ از لغت یونانی «diabolos» و کلمه «diable» در زبان فرانسه و «devil» در زبان انگلیسی از همین لفظ ریشه گرفته‌اند. «diabolos» در زبان یونانی به معنی نَمَام - سخن چین - و مفتری - افترا زننده - است. فیروز آبادی در کتاب قاموس چنین آورده است: «بَلَس» - بالتحریک - کسی است که خیر و نیکی نزد او نباشد، یا کسی که از او شرّ و بدی به مردم برسد. و «ابلاس» به معنی یأس است و «ابلیس» نیز از این کلمه اشتقاق یافته است و شاید ابلیس کلمه عجمی باشد.

جوالیقی نیز در المعرب می‌نویسد: «ابلیس» کلمه‌ای عربی نیست، هر چند برخی آن

را عربی و از اصل «ابلاس» پنداشته‌اند، زیرا اگر عربی بود، ممنوع‌الصرف نمی‌شد. زمخشری و صاحب لسان‌العرب به عجمی بودن «ابلیس» تصریح کرده‌اند. جمع «ابلیس» مانند: اسم‌های دیگر عجمی بر وزن «أفاعله» به کار می‌رود و «أبالسه» هموزن با فراغنه و «قیاصره» و «آکاسره» است.

در معانی‌الأخبار از حضرت رضا (ع) نقل شده که فرمود: شیطان از این جهت «ابلیس» نامیده شد که از رحمت خدا بی نصیب شد؛ چون این کلمه به معنای محروم و مأیوس از رحمت خداست.^۲

شیطان: نام دیگر ابلیس، «شیطان» است و برای «شیطان»^۳؛ کنیه‌هایی هم ذکر کرده‌اند از قبیل: «أبومرّة» و «أبوخلاف»، «أبودجانه»، «أبولینی» و لبینی نام دختر ابلیس است. در سوره ناس از شر «وسواس خناس» استعاذه شده و مفسران «خناس» را لقب، نام یا صفت «شیطان» می‌دانند. «خناس» در لغت به معنای بسیار مخفی شونده بعد از ظهور و پیدایی است و به همین مناسبت، ستارگان هم «خنس» نامیده شده‌اند.

زبان‌شناسان عرب سعی کرده‌اند که شیطان را عربی الاصل نشان دهند و آن را از ریشه «شیط» به معنای سوختن از خشم یا از «شطن» به معنای دور شدن مشتق بدانند؛ لکن دو فرض دیگر نیز در این باره محتمل است: نخست آن که لفظ «شیطان» از لغت عبرانی «هاشیتین» به معنای مخالفت و دشمنی مأخوذ باشد و شاید از لفظ سریانی آن اخذ شده باشد. دیگر آن که شیطان از معنی مار منقول گردیده است؛ چه شیطان در این معنا در اشعار پیش از جاهلیت به کار رفته است.^۴ با این فرض، ممکن است «شیطان» عربی الاصل باشد. مؤید این حدس آن که «شیطان» در سلسله نسب چند نفر مذکور است، چنان که «شیطان بن بکر بن عوف» از اجداد «القمه» است و «ابن درید» از دو تن به نام «عاهاب بن شیطان» و دیگری به نام «شیطان بن حارث» نام برده است. «بنی شیطان» نیز نام قبیله‌ای بوده از قبایل عرب که پیش از اسلام می‌زیسته‌اند و چه بسا «بنی شیطان» و «بنی حیّه» یاد گاری از توتمیسم باشند؛ زیرا مار در نظر سامیان با جهان بالا ارتباط داشته است.^۵ به علاوه، ابلیس با مار رابطه دیگری هم دارد. در قرآن به عصای موسی (ع) که مار شده «جان» گفته شده و ابلیس هم در شمار «جن» معرفی شده است.

معنای شیطان در قرآن مجید: شیطان به چند معنی در قرآن مجید مذکور است:

۱. ابلیس، ۲. دیو، ۳. سرکرده آشراز، ۴. قرینه رحمان در دو آیه: (الانبیاء، ۲۱/۲۸؛ الزخرف، ۴۳/۳۶).
۵. بر طبق قرآن مجید شیاطینی برای حضرت سلیمان در دریا غواصی می کرده اند و مفسران آنان را آجنه ضعیف معرفی نموده اند.

شیاطین در این مورد یا به طور مطلق، مأخوذ از «صیدون» باشد^۶؛ چه، مردم «صیدا» که در غواصی مهارت داشتند، برای سلیمان نبی غواصی می کرده اند و بعد تحول و توسعه یافته است. اگر هم شیطان صورت تحول یافته «صیدون» نباشد، شیاطینی که برای حضرت سلیمان کار می کرده اند، بیشتر از مردم «صیدا بوده اند». ۶. شیطان بر ساحران کافر اطلاق می شود که در ملک سلیمان رخنه کرده، به مردم سحر می آموختند. «آسمان ها از شیاطین محفوظند و آنها نمی توانند آواز ملاً اعلی را بشنوند و اگر بخواهند استراق سمع کنند، با شهاب ثاقب رانده می شوند. (الحجر، ۱۵/۱۹؛ الصافات، ۳۷/۷؛ الملک، ۶۷/۵).

معنای ابلیس در قرآن مجید: ابلیس در قرآن مجید یازده بار ذکر شده و جز یک مورد در همه جا از آن ضمن داستان حضرت آدم (ع) یاد شده است. داستان آدم (ع) در سوره های بقره، اعراف، حجر، بنی اسرائیل، کهف، شعراء و ص آمده است. در آن یک مورد فوق الذکر در ضمن داستان مردم سبأ از ابلیس یاد شده است.

شیطان در قرآن هم به صورت نکره و هم به صورت «الشیطان» و «الشیاطین» بسیار یاد شده است^۷. در همه این موارد «الشیطان» مرادف «ابلیس» است.

در سوره های تکویر، نساء و صافات شیطان به لفظ نکره ذکر شده است. در مورد اول همراه با صفت «رجیم»، دو بار با صفت «مرید» و یک بار نیز همراه با صفت «مارد» آمده است.

لغت وسوسه: فعل «وسوس» و «وسوسة» که مصدر آن است به معنای حدیث نفس است^۸، یعنی: کلامی که در باطن انسان می شود، خواه از شیطان باشد یا از خود انسان. «وسوسه» در منابع مختلف اسلامی به معانی گوناگون آمده است: با صدای آهسته به سوی چیزی خواندن^۹، آنچه در باطن انسان می گذرد. افکار، افکار باطل - مفتر. «فَوَسْوَسَ لَهُمَا» (الأعراف/۲۰)، «وسوس الیه»؛ یعنی: معنا را با صوت خفی به او القا کرد. «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ» (ق، ۱۶/۵۰) «می دانیم آنچه را باطنش با او سخن می گوید [از افکارش اطلاع داریم]». «فَلْأَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ *... مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ

الْحَتَّاسِ» (الناس، ۱۱۴/۴-۱) «افکاری بی فایده و مضر که به ذهن بطور می کند» .
 الوسوسة والوسواس : الصوت الخفی^{۱۰} . «وسوسه» به گفته راغب به معنای افکار نامطلوبی است که در دل انسان می گذرد و اصل آن از کلمه «وسواس» گرفته شده که به معنای صدای زینت آلات است و نیز پیام و صدای مخفی .^{۱۱}
 نیز به گفته راغب در مفردات ، در اصل صدای آهسته ای که از به هم خوردن زینت آلات بر می خیزد و سپس به هر صدای آهسته ای گفته شده و بعد به خطورات و افکار بد و نامطلوبی که در دل و جان انسان پیدا می شود و نیز شبیه صدای آهسته ای است که در گوش فرو می خوانند .^{۱۲}

«وسوسه» در لغت به معنای دعوت کردن به امری است به آهستگی و پنهانی .^{۱۳}
 وسوسه ، صوت خفی مکرر - در اصل - قیل - لیس : لصوت الحلی - زینت - ... رجل مؤسوس (به کسر واو) گفته می شود ولی مفتوح نیست همچنانکه ابن اعرابی گفته است .^{۱۴}
 «وسوس» ... فعل لازم است گاه با «الی» و گاه با «لام» متعدی می شود . وسوس الیه : او را وسوسه کرد و وسوس له : به خاطر او وسوسه انجام شد یا وسوسه را انجام داد ... چون وسوسه شیطان مثل فغان و شیون مادر داغ دیده و صدای گریه و ... است . حکایت اصوات است و حکم آن حکم صوت است یا جرس .^{۱۵}
 پس وسوسه به این معنای آمده است : حدیث نفس ، با صدای آهسته به سوی چیزی خواندن ، افکار مضر - = باطل - ، صوت خفی ، صوت مکرر خفی .

حقیقت شیطان

پروردگار متعال درباره حقیقت و ذات این موجود شریر که نامش «ابلیس» است ، جز مختصری بیان نفرموده است ؛ تنها در آیه : «كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» (الکھف، ۵۰/۱۸) جن بودن او را بیان فرموده و در جمله «خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ» (الاعراف، ۱۲/۷) از قول خود او حکایت کرده که ماده اصلی خلقتش آتش بوده ولی در مورد سر انجام کارش و جزئیات آن و این که تفصیل خلقت او چگونه بوده صریحاً بیانی ندارد .

از آیات شریفه قرآن چنین برداشت می شود که ابلیس در مرحله اول در عواطف نفسانی انسان ، یعنی : در بیم و امید ، در آمال و آرزوهای او ، در شهوت و غضب آدمی و آنگاه در

اراده و افکاری که از این عواطف بر می خیزد، تصرف می نماید. (الاعراف، ۱۷/۷).

شیطان اوهام کاذب و افکار باطل را در نفس انسان القاء می کند، (الناس، ۵/۱۱۴) و امور باطل، زشتی ها و پلیدی ها را از راه میل و رغبتی که عواطف بشری به آن دارد، در نظر آنان زینت می دهد تا گمراهشان سازد. (الحجر، ۳۹/۱۵؛ النساء، ۱۲۰/۴؛ النحل، ۶۳/۱۶).

پس ابلیس^{۱۶} موجودی است از آفریده های خداوند که مانند انسان دارای اراده و شعور بوده و بشر را به شر دعوت و به سوی گناه سوق می دهد. این موجود، قبل از این که انسانی به وجود آید، با ملائکه می زیسته و هیچ امتیازی بر آنان نداشته است و پس از خلقت آدم از صف فرشتگان خارج شد و بر خلاف آنان در راه شر و فساد افتاد؛ تا جایی که تمامی انحراف ها و شقاوت ها که در فرزندان بشر به وقوع می پیوندد، همه به یک حساب به او مستند می شود.

خداوند به ما خبر داده که ابلیس از «جن» است و او و لشکرش از آتش آفریده شده اند؛ گویا آغاز و انجام وجود وی با همه موجودات اختلاف دارد.^{۱۷}

در تفسیر عیاشی از جمیل بن دراج نقل شده که گفت: از امام صادق (ع) پرسیدم: آیا ابلیس از جنس ملائکه بود و یا این که مأمور بعضی از امور آسمان بوده است؟ فرمود: «از جنس ملائکه نبود ولی ملائکه او را از جنس خود می پنداشتند و خدا می دانست که او از آنها نیست و در آسمان مأموریتی نداشت و هیچ شخصیت و احترامی نداشت». جمیل می گوید: از خدمت امام مرخص شدم، نزد طیار آمدم و آنچه را شنیده بودم، برایش بازگو کردم؛ وی گفت: چطور از ملائکه نبود و حال آنکه خدای تعالی به ملائکه امر کرد که بر آدم سجده کنند؟ ناگزیر هر دو خدمت امام آمدم و طیار همین سؤال را پرسید: حضرت (ع) در جواب فرمود: آیا خطابی که خدای تعالی مکرر به مؤمنین کرده و فرموده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» شامل منافقین هم می شود یا نه؟ طیار در جواب اعتراف کرد به این که شامل منافقین بلکه شامل اهل ضلالت و هر کسی که اقرار ظاهری به دعوت اسلام داشته باشد، می شود.^{۱۸}

مفاد این حدیث ردّ بر روایاتی است که بیان می دارد ابلیس از جنس ملائکه بوده، یا خازن آسمان پنجم و یا خازن بهشت بوده است.^{۱۹}

فلسفه آفرینش شیطان

در رابطه با فلسفه آفرینش شیطان پرسش‌هایی به ذهن می‌رسد و آن این‌که: با وجود علم خداوند به شیطان و وسوسه‌ها و گمراهی‌های او چرا او را آفریده است؟ و پس از ارتکاب آن گناه بزرگ توسط شیطان، چرا خداوند تقاضای او را مبنی بر ادامه حیات پذیرفت؟! در پاسخ به پرسش نخست باید گفت: اولاً خلقت شیطان از آغاز پاک و بی‌عیب بود و لذا سالیان دراز در صف مقربان درگاه الهی بود؛ اگرچه از نظر آفرینش جزء آنها نبود ولی سپس با سوءاستفاده از آزادی خود، بنای طغیان و سرکشی گذاشت و رانده و رجیم درگاه خدا گردید و لقب «شیطان» را به خود اختصاص داد. ثانیاً وجود شیطان برای پویندگان راه حق نه تنها زیان‌بخش نیست بلکه رمز تکامل آنان نیز هست؛ زیرا وجود یک دشمن قوی در برابر انسان، باعث ورزیدگی روحی و معنوی او می‌شود. پس شیطان اگر چه در برابر اعمال خلاف خود مسئول است، ولی وسوسه‌های او زیانی برای آنها که می‌خواهند به کمال برسند، ندارد؛ بلکه به طور غیر مستقیم برای آنها ثمربخش خواهد بود.

در پاسخ پرسش دوم نیز باید گفت: همان‌گونه که از پاسخ قبل نیز روشن می‌شود، چون ادامه حیات شیطان به عنوان وجود یک نقطه منفی برای تقویت نقاط مثبت نه تنها ضرر نداشت، بلکه مؤثر نیز بوده اصولاً تا راه‌های انحرافی نباشد، تشخیص راه درست ممکن نیست. در احادیث وارد شده است که شیطان بعد از انجام آن گناه بزرگ، سعادت و نجات خود را در جهان دیگر به کلی به خطر انداخت و لذا در برابر آن همه عباداتی که کرده بود، تقاضای عمر طولانی در این دنیا کرد که طبق قانون عدالت خداوند این تقاضا پذیرفته شد.

اما در نگاه عمیق‌تر و دقیق‌تر، این بحث تابع مقدماتی است:

۱. همه اشیاء که متعلق خلق و ایجاد قرار گرفته و یا ممکن است بگیرد، وجود نفسی شان؛ یعنی: اصل وجود شان - بدون اضافه به چیزی - خیر است. اگر فرض کنیم که شری از شرور متعلق خلق قرار گرفته و موجود شود، حال آن‌ پس از موجود شدن مثل سایر موجودات خواهد بود؛ یعنی: اثری از شر و قبح در آن نخواهد بود، مگر این‌که وجودش اضافه و ارتباط به چیز دیگری داشته باشد و در اثر این ارتباط، نظامی از نظام‌های عادلانه عالم وجود را فاسد و مختل سازد، یا باعث شود عده‌ای دیگر از موجودات از خیر و

سعادت خود محروم شوند، اینجاست که شریایی در عالم پدید می آید. مثلاً موجودی مثل عقرب از نظر اضافه ای که به ما دارند، مضر به حال ما به نظر می رسد، ولی منافی دارد که از ضررش بیشتر است و گر نه حکمت الهی اقتضای وجود آن را نمی کرد. آیه شریفه: «تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (الاعراف، ۵۴/۷)، مؤید این مطلب است.

۲. تمام اجزای خلقت با هم مرتبط هستند، مانند یک زنجیره؛ به طوری که ایجاد جزئی در آن مستلزم ایجاد و صنع همه آن است و اصلاح جزئی از آن به اصلاح همه آن مربوط می شود، «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَّمَحٍ بِالْبَصْرِ» (القمر، ۵۴/۵۰)، و این ربط به معنای یکی بودن و مساوی بودن موجودات نیست و گرنه عالمی به وجود نمی آمد؛ بلکه تنها یکی موجود تحقق می یافت. اساساً حکمت الهی اقتضا می کند که موجودات از نظر کمال و نقص مختلف باشند. عقل انسان هر معنایی را از مصادیق خارجی آن انتزاع می کند. اگر مصداقی از شقاوت و معصیت نبود؛ سعادت و اطاعت هم وجود نداشت. مثلاً اگر معصیتی نبود، یعنی نافرمانی امر مولوی مولا، به هیچ وجه ممکن نبود، قهراً انجام خواسته مولا امری ضروری و اجباری می شد و در این صورت امر مولوی و اطاعت نیز و در نتیجه مدح و ذم و ثواب و عقاب نیز و نه انداز و بشارت معنا ندارد. در نبود اینها دین و شریعت و دعوتی هم نخواهد بود؛ پس نبوت و رسالتی نیست و قهراً اجتماع و مدنیته هم نخواهد بود. پس انسانی نیز در کار نیست. بنابراین، نبود یک چیز در عالم مستلزم فرض نبود جمیع اجزاء عالم است^{۲۰}. پس اگر شیطانی نبود، نظام عالم انسانی هم نبود.

شیطان نسبت به صراط مستقیم به منزله کناره جاده - لبه های تیز - است و تا دو طرفی برای جاده نباشد متن جاده هم فرض نمی شود. و از اینجا معنای آیه شریفه: «لَا فَعْدَنَ لَهُمْ صِرَاطُكَ الْمُسْتَقِيمَ» (الاعراف، ۱۶/۷) و نیز آیه شریفه: «قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ * إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» (الحجر، ۴۱-۴۲) روشن می شود.

با ذکر مطالب فوق، روابط واقعی که بین نوع انسان و نوع ملائکه و ابلیس وجود دارد، به تصویر درمی آید. پس باید در کنار حق، باطلی نیز باشد و نیز دعوت به حق وقتی تمام می شود که دعوت به باطل هم باشد. صراط مستقیم وقتی به وجود می آید که صراط غیرمستقیمی نیز در کار باشد و تا زمانی که در روی زمین افرادی از جنس بشر باقی هستند، باید کسانی باشند که آنان را به باطل و عذاب سعیر دعوت کنند و چنین داعیانی که همان

ابلیس و لشکریان او هستند، از خدمتگزاران نوع بشری هستند که خداوند آنان را تنها به مقدار دعوتشان مسلط نموده است.

مهلت خواستن ابلیس: ابلیس از خدای متعال مهلت می خواهد و خداوند هم به وی مهلت می دهد «قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْني إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (الحجر، ۳۶/۱۵؛ ص، ۷۹/۳۸)، از این آیه بر می آید که ابلیس به طور مطلق از خدا مهلت خواسته، ولی خداوند او را تا زمانی معین مهلت داده است. سپس خدای متعال خطاب به ابلیس می فرماید: «تو از مهلت داده شدگانی!»، پس معلوم می شود غیر از ابلیس مهلت داده شدگان دیگری نیز بوده اند. نکته دیگری که از این شریفه برداشت می شود^{۲۱} این که او از خداوند خواست که تا روز قیامت مهلتش دهد؛ پس او در این صدد بوده که انسان را هم در دنیا و هم در عالم برزخ گمراه کند ولی خدا دعایش را مستجاب نکرد.

گمراه کردن انسان: خدای متعال آدم را با نعمت خلافت و کرامت ولایت، چنان شرافت و منزلتی اعطا فرمود که ملائکه در برابر آن منزلت ناگزیر از خضوع بوده اند و اگر ابلیس سر بر تافت. به خاطر ضدیتی بود که جوهر ذاتش با سعادت انسانی داشت؛ لذا او هر جا که با انسانی بر خورد کرده و می کند، در صدد تباهی سعادت او بر می آید و گمراهش می سازد. «كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ» (الحج، ۴/۲۲)؛ «قلم آزکی در باره شیطان چنین نوشته که: هر که با او دوستی کند، او وی را به ضلالت افکنده و به سوی آتش سوزان رهبری می کند. «قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُفْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» (الاعراف، ۱۶/۷). اغواء^{۲۲} به معنای به گمراهی انداختن است، گمراهی که توأم با هلاک و خسران باشد. نشستن بر سر راه مستقیم کنایه از این است که من شیطان و در کمین آدمیان هستم هر که را در این راه بینم، آن قدر وسوسه می کنم تا او از صراط مستقیم تو خارج نمایم.

هدف اصلی ابلیس، انتقام از بنی آدم است و قسم خورد که غرض خلقت آنان را که همان شکر است در آنان نقض نموده و از بین می برد و آنان را به جای شکر، به کفران وا می دارد. ابلیس از خداوند خواست که او را برای گمراه کردن بنی آدم، تا روز قیامت مهلت دهد. ۲۳.

شیوه‌های گمراه کردن و نقشه‌های شیطان

شیطان چگو نه آبنای بشر را گمراه می‌کند؟ ابلیس در کلام خود شیوه‌های آن را دقیقاً ذکر نکرده ولی به این دو حقیقت اشاره کرده است:

۱. سبب اضلالش هم ضلالتی است که در نفس خود او جایگزین شده و مانند آتش که به هر چیز برخورد کند از داغی و حرارت خود در آن اثر می‌گذارد، و نیز هر کسی را بخواهد گمراه کند، با او تماس حاصل می‌کند و به همین وسیله چیزی از گمراهی خود در نفس او باقی می‌گذارد. این حقیقت به صراحت در آیه ۳۲ از سوره مبارکه صافات بیان شده است.

۲. آنچه ابلیس^{۲۴} خود را به آن تماس می‌دهد، شعور انسانی و تفکر حیوانی اوست که مربوط به تصور اشیاء و تصدیق به سزاوار و غیر سزاوار آنهاست. «ثُمَّ لَا تَجِدُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ» (الاعراف، ۱۷/۷)؛ ناگهان بندگان تو را از چهار طرف محاصره می‌کنم تا از راهت به در برم و چون راه خدا، امری معنوی است ناگزیر مقصود از جهات چهار گانه نیز جهات معنوی خواهد بود نه حسی. با توجه به آیات مربوطه (النساء، ۴/۱۲۰؛ آل عمران، ۱۷۵/۳ و البقرة، ۱۶۸/۲) چنین بر می‌آید که حوادثی که در زندگی برای انسان پیش می‌آید، چه ناگوار و چه خوشایند، در هر دو حال شیطان دخیل در آنهاست.

منظور از «خلف»؛ «پشت سر» در آیه شریفه: اولاد و اعقاب اوست. انسان نسبت به آینده فرزندانش آرزوها دارد. هر چه از راه حلال و حرام دارد، همه را برای آنها می‌خواهد و چه بسا خود را در این راه به هلاکت می‌اندازد. و منظور از «یمین»؛ «از سمت راست که سمت مبارک و نیرومند آدمی است» سعادت و دین اوست و آمدن شیطان از دست راست، یعنی: انسان را از راه دینداری بی‌دین می‌کند و در بعضی امور دینی انسان را به افراط و ادا می‌کند. به چیزهایی که خداوند از انسان نخواستگاری می‌کند و این همان ضلالتی است که در ادبیات قرآنی «اتباع خطوات شیطان» نام دارد. و منظور از «شمال»؛ «سمت چپ» بی‌دینی است؛ به این معنا که فحشا و منکرات را در انسان جلوه می‌دهد و او را به ارتکاب معاصی و... واد می‌دارد. ۲۵

چگونگی القائات شیطان

القائات شیطان طوری نیست که انسان آن را احساس نموده و میان آنها و افکار خود فرق بگذارد و آن را مستند به کسی غیر از خود بداند؛ بلکه بدون هیچ تردیدی آن را نیز افکار خود دانسته و عیناً مانند سایر احکام قطعی، از ناحیه خودش می‌داند. هیچ منافاتی ندارد که افکار باطل ما مستند به خود ما باشد و هم بگوییم که شیطان آن را در ما القاء کرده است. همان طور که بسیاری از افکار ما در اثر خبری که دیگران به ما داده و یا حکمی که کرده در ما پدید آمده و ما در عین حال آن را از خود سلب نمی‌کنیم و اگر آن فکر را محقق ساختیم و موجب تویخ شد، تقصیر را به گردن کسی که آن خبر را آورده نمی‌اندازیم. ابلیس هم در قیامت همه گناهان را به گردن خود بشر می‌اندازد. قرآن از زبان او چنین حکایت می‌کند: «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلْمُزُونِي وَلَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِي مِنْ قَبْلُ ...» (ابراهیم، ۱۴/۲۲)؛ «شیطان گناه را به خود بشر نسبت داده و از جانب خود سلب کرده است. او می‌گوید: تنها کاری که من کرده‌ام، این بوده که شما را به گناه دعوت کردم و به وعده دروغین دلخوش ساختم». و طبق آیه شریفه: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» (الحجر، ۱۵/۴۲)؛ «تو بر بندگان من هیچ سلطه‌ای نداری، مگر گمراهانی که به میل خود تو را پیروی می‌کنند». بر اساس این آیه، خدای متعال هر گونه قدرت و سلطنتی را از شیطان نفی نموده و فعالیت‌های او را تنها در کسانی مؤثر می‌داند که خودشان دنبال او راه بیفتند. تصرفات و القائات ابلیس و لشکریان او نیز طوری نیست که برای بشر محسوس باشد یعنی به خوبی درک کند که چه وقت ابلیس در دلش وارد می‌شود و چگونه افکار باطل را در قلب او القا می‌کند. پس نه کارهای شیطان و لشکرش مزاحم رفتار انسان است و نه ذوات و اشخاص ایشان در عرض وجود وی می‌باشد.

تصرفات شیطان در ادراک انسانی تصرف طولی است نه عرضی و در عرض تصرفات انسان، تا منافات با استقلال انسان در کارهایش داشته باشد. او تنها می‌تواند: ۱. چیزهایی را که مربوط به زندگی مادی دنیاست، زینت داده و به این وسیله در ادراک انسان تصرف کند. ۲. باطل را به صورت حق جلوه می‌دهد. ۳. کاری می‌کند که توجه و ارتباط انسان

به امور دنیوی تنها به وجهه باطل آن امور باشد و در نتیجه از هیچ چیز فائده صحیح و مشروع آن را نبرد. پس القائنات او: خود را مستقل دیدن در استفاده از امور دنیوی و...، از پروردگار خود غافل شدن، افکار و اوهام باطل و هر شرک و ظلم، ناشی از افکار باطل است. در قرآن کریم با الفاضلی خاص که عنایتی ویژه در مورد هر لفظ و کلمه وجود دارد، انواع تصرفات شیطان مورد بررسی قرار گرفته است؛ از جمله:

«ازلال»؛ لغزاندن: در قرآن کریم از «ازلال»؛ لغزاندن آدم و حوا توسط شیطان سخن به میان آمده است و این که او باعث شد که آن دو از بهشتی که در آن ساکن بودند، رانده شوند. تنزل و هبط مقام آنان بعد از آن لغزش پدید آمد. «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ» (البقرة، ۲ / ۳۶). خدای متعال سپس اخطار می کند که: «ای فرزندان آدم! مبدا که شیطان شما را همچون پدر و مادرتان [آدم و حوا] بفریید؛ همانطور که آنها را از جنة [باغی در بهشت] خارج نمود، او کاری کرد که زشتی های انسان آشکار شود و لباس عزت را از قامتش در آورد؛ او و قبیله اش [همدستانش] شما را می بینند، از جایی که شما آنها را نمی بینید. (الأعراف، ۷/ ۲۷).

تسویلات شیطان؛ آراستن کارها: «شیطان به انسان وعده می دهد و او را به آرزو می افکند، اما همه این ها چیزی جز فریب نیست» (النساء، ۴/ ۱۲۰). «او به فقر وعده می دهد» (البقرة، ۲ / ۲۶۸) و نیز «زمانی که قلب ها سخت شد آنگاه شیطان آنچه را انجام می دادند زینت داد» (الأنعام، ۶ / ۴۳). و در جای دیگر چنین آمده که: «وقتی کار تمام شد، شیطان گفت: خداوند وعده حق و حقیقت به شما داد و من نیز به شما وعده دادم؛ پس خلف وعده نموده و وفا نکردم» (ابراهیم، ۱۴ / ۲۲). «و آنگاه که انسان را به کفر می خواند و چون انسان کفر می ورزد خود را بری و بیزار از تو می داند و به خوف از خداوند، پروردگار جهانیان اعتراف می کند» (الحشر، ۵۹ / ۱۶). آنجا که بیان زیبای سید الساجدین در دعای سی و هفتم صحیفه سجادیه گویای آن است که: «اگر این طور نبود که شیطان آنها را از طاعت تو نمی فریفت، هیچ گناهکاری تو را عصیان نمی کرد و اگر نبود که او باطل را به صورت حق جلوه دهد، هیچ گمراهی از راه تو گمراه نمی شد».

وسوسه‌های شیطان : «او در سینه‌های مردم وسوسه می‌افکند» (الناس، ۵/۱۱۴). «و به آدم گوید: آیا تو را بر درخت جاودان و فرمانروایی که کهنه نمی‌شود، راهنمایی کنم؟» (طه، ۲۰/۱۲۰)؛ زیرا می‌دانست که او را با وعده‌های فریبنده دنیایی نمی‌تواند بفریبد. ولی آدم در این اندیشه است که تا مقام ملائک بالا رود، یا از جاودانان باشد. او می‌داند که در هر فرد انسان چگونه نفوذ کند و تنها وارد شدن در حرز و پناه خدای متعال است که ما را از شر شیطان در امان نگاه می‌دارد. آری! پروردگار مهربان به آدمی گوشزد فرموده است که بگو: پناه می‌برم به پروردگار...» (الناس، ۱/۱۱۴).

گمراه کردن انسان و ایجاد دشمنی میان بنی آدم : «آیا آنها را که می‌پندارند به آنچه به سوی پیامبر نازل شده، ایمان آورده‌اند، ندیده‌ای؟! حال آنکه شیطان آنها را به بیراهه‌ای که با حق فاصله‌ای دور دارد، سوق می‌دهد» (النساء، ۴/۶۰). «چرا که او در گمراه کردن انسان سخت مصمم است و نیز بر آرزو مند ساختن انسان قسم خورده است. او فرمان می‌دهد تا آفرینش خدا را دگرگون سازند و از مسیر فطرت خارج گردند» (النساء، ۴/۱۱۹). «او تنها می‌خواهد بین شما دشمنی و نفرت بیفکند. و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد...» (المائدة، ۵/۹۱). و خداوند رحیم به بندگان مؤمن خود سفارش نموده که: «سخنان شایسته؛ و مطالبی که نیکوتر بر زبان آورند؛ بی‌گمان شیطان با سخنان ناشایسته، میان مردم فتنه‌انگیزی می‌کند، زیرا او برای انسان دشمنی آشکار است» (الإسراء، ۱۷/۵۳).

امر به بدی و فحشاء : «شیطان تنها به بدی و زشتی فرمان می‌دهد» (البقرة، ۲/۱۶۹ و ۲۶۸). زینت دادن و آراستن اعمال زشت : «آنها که دل‌هاشان سخت شده و شیطان اعمالشان را برایشان زینت داده، به هنگام امتحان و آمدن سختی یا عذاب، به تضرع در درگاه پروردگار نمی‌پردازند و رو به سوی او نمی‌کنند» (الأنعام، ۶/۴۳) و نیز (الإنفال، ۸/۴۸؛ الحجر، ۱۵/۳۹ و النحل، ۱۶/۶۳).

یاری و هشدارهای الهی

در این مسیر پر پیچ و خم و راه پر فراز و نشیب، نیرو و قدرتی جز از سوی خدای قادر

بی همتا نیست؛ زیرا اوست که آفریننده همه هستی است، آفریننده انسان و شیطان نیز. او همه رمز و رموز و اسرار هستی را می داند و به همین خاطر بهترین راهنما و هادی است. اوست که تمام تاریکی های فراروی ما را با نور خود روشنایی می بخشد و در این مسیر، چراغ هایی برای نمایاندن پیچ و خم ها نهاده است تا بنده خود را به مقصد برساند و انسان را از مواقف هولناک و پرتگاه های عمیق با خبر نموده است. آن ها عبارتند از:

الف: استعاده: سفارش به استعاده - پناه بردن به خدای تعالی - در آیات و روایات متعدد تأکید شده است؛ برخی از این موارد عبارت است از: به هنگام قرائت قرآن (النحل، ۱۶/۹۸) و زمانی که وسوسه ای از سوی شیطان به انسان می رسد (الأعراف، ۷/۱۹۹).

ب: گوشزد کردن خطر شیطان: شیطان از خداوند تا روز قیامت مهلت خواست و خداوند تا مدت معین به او مهلت داد و او برای گمراه ساختن بنی آدم قسم خورد؛ گاه به عزت خداوند و گاه ادات با تأکید. (النساء، ۴/۱۱۸؛ الأعراف، ۷/۱۷ و ۱۸؛ الحجر، ۱۵/۳۹؛ ص، ۳۸/۸۳).

ج: القاء شیطان حتی در پیامبران: خداوند در قرآن کریم فرموده است که «برای هر نبی دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم» (الأنعام، ۶/۱۱۲). «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْفَى الشَّيْطَانَ فِي أُمْنِيَّتِهِ» (الحج، ۲۲/۵۲).

د: معرفی سپاهیان ابلیس و تسلط او بر اولیایش: خداوند در آیاتی از قرآن با شناساندن سپاهیان ابلیس، انسان را آگاه نموده است و به او هشدار داده (الشعراء، ۲۶/۹۵؛ الإسراء، ۱۷/۶۴) که شیطان بر اولیاء و دوستان خود یا آنها که او را ولی و سر پرست می گیرند تسلط دارد. اصولاً کسانی که ایمان نمی آورند، شیاطین اولیاء آنها می گردند. خوف از شیطان که اولیاء خود را می ترسانند در برابر خوف از خداست که فقط باید از خدا ترسید و حتی اولیاء شیطان برای او کار انجام می دهند. (الأعراف، ۷/۲۷؛ الکهف، ۱۸/۵؛ آل عمران، ۳/۱۷۵؛ النحل، ۱۶/۱۰۰؛ الأنعام، ۱۲۱/۱۶؛ الانفال، ۸/۴۸).

و: آگاهی از فریب نخوردن: (الأعراف، ۷/۲۷).

ز: نهی از تبعیت گام های شیطان: در آیات شریفه قرآن داخل شدن در «سلم» و صلح و استفاده از حلال در زمین سفارش شده و در مقابل از تبعیت گام های شیطان نهی

شده است. (البقرة، ۲/ ۲۰۸ و ۱۶۸؛ النور، ۲۴/ ۲۱).

ح : نقاط امید : ضعیف بودن کید شیطان (النساء، ۴/ ۷۶).

ط : ابزارهای نگاهدارنده : تقوا، ایمان، توکل، عبد خداوند بودن و تذکر و ذکر

خداوند. (الأعراف، ۷/ ۲۰۱؛ النمل، ۲۷/ ۹۹؛ الحجر، ۱۵/ ۴۲).

اهل نجات

با توجه به آیات شریفه قرآن شیطان مخلصین و شاکران را از اغواء و اضلال خود استثناء کرده است. این دو گروه اهل نجات هستند. اساساً این استثنا بیهوده نبوده و یا از راه ترحم بر آنها صورت نگرفته و شیطان نخواسته بر آنها منت بگذارد، بلکه از این جهت است که دسترسی به آنان نداشته و در برابر آنان احساس ضعف می کرده است. «لَا حَتَنَکَ دَرِیْتَهُ إِلَّا قَلِیْلًا» (الإسراء، ۱۷/ ۶۲)؛ «[شیطان می گوید:] به طور حتم لگام می زنم ذریه او را مگر اندکی». «لَا غَوِیْنَهُمْ أَجْمَعِیْنَ * إِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِیْنَ» (ص، ۳۸/ ۸۲ و ۸۳) و نیز در آیات دیگر می فرماید: «وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاکِرِیْنَ» (الأعراف، ۱۷/ ۷). پس منظور از «شاکرین» همان عباد مخلصین هستند که در سایر آیات آمده است. اگر حق معنای «شکر» را ادا کنیم، به همان معنای «مخلصین» برگشت خواهد کرد. «مخلصین» کسانی هستند که برای خدا خالص شده باشند، یعنی: خدا آنها را برای خود خالص کرده و اینها جز خدا چیزی در دلهایشان نیست؛ به طوری که جای خالی برای شیطان و وسوسه های او نمانده است. «شاکرین» کسانی که کارشان شکر نعمت های خداست و یاد خدا و شکر نعمت های او هر چیزی را از یادشان برده، چون خداوند در جوف کسی دو قلب قرار داده است؛ پس برگشت آن به همان معنای «مخلصین» است.

نتیجه

خدای تبارک و تعالی هر چه را که آفریده، نیکو آفریده است. تمام اجزای خلقت با هم مرتبط هستند، به طوری که ایجاد جزئی از آن مستلزم ایجاد همه آن است. فرض نبود یک چیز در عالم، مستلزم فرض نبود جمیع اجزاء عالم است. اگر شیطانی در عالم نبود نظام عالم انسانی هم نبود و او نسبت به صراط مستقیم به منزله کناره و لبه جاده است. تا

دو طرفی برای جاده نباشد، متن جاده هم فرض نمی شود. وقتی صراط مستقیمی به وجود می آید که غیر صراط مستقیمی باشد؛ پس در روی زمین تا زمانی که افرادی از جنس بشر باقی هستند، باید کسانی باشند که آنان را به باطل و عذاب سعیر دعوت کنند و چنین داعیانی که همان ابلیس و لشکریان اویند از خدمتگزاران نوع بشری هستند که خداوند آنان را تنها به مقدار دعوتشان مسلط نموده است.

-
- | | |
|-----------------------------|---|
| ۱۴. روح المعانی، ۳۳۹/۴. | ۱. اعلام قرآن/۷۸. |
| ۱۵. الکشاف، ۷۲/۲. | ۲. ترجمه المیزان، ۷۳/۸ به نقل از معانی الاخبار/۱۳۸. |
| ۱۶. ترجمه المیزان، ۴۶/۸. | ۳. اعلام قرآن/۷۸. |
| ۱۷. همان/۵۲. | ۴. همان. |
| ۱۸. تفسیر عیاشی، ۳۴/۱. | ۵. همان. |
| ۱۹. ترجمه المیزان، ۷۷/۸. | ۶. همان/۷۹. |
| ۲۰. تفسیر نمونه، ۱۱/۶. | ۷. همان/۸۳. |
| ۲۱. ترجمه المیزان، ۴۴-۴۵/۸. | ۸. قاموس قرآن، ۲۱۹/۷. |
| ۲۲. همان/۳۵-۳۹. | ۹. مجمع البیان، ۳۸۸/۲۷. |
| ۲۳. همان. | ۱۰. ترجمه جوامع الجامع، ۷۴۵/۶. |
| ۲۴. همان/۳۶-۳۹. | ۱۱. تفسیر نمونه، ۲۴۴/۲۲. |
| ۲۵. همان/۴۷-۴۸. | ۱۲. همان، ۴۷۲/۲۷. |
| | ۱۳. ترجمه المیزان، ۳۹/۸. |